

هرکه را درد است، او برده است بو

بررسی تطبیقی نگاه مولوی و متفکران ملل دیگر به درد و رنج‌های بشری

۱. مقدمه

این کتاب حاصل قلم چند مؤلف است، که زیر نظر آقای دکتر مصطفی گرگی، ابتدا در قالب مباحث سلسله‌ای عرضه شده، سپس مقالات هر یک از اعضای جلسات به نام خودشان، با مقدمه و نتیجه‌گیری آقای گرگی به چاپ سپرده شده است.

تألیف این گونه آثار پژوهشی به صورت جمعی، کاری میمون و مبارک است که می‌تواند به عنوان تمرین‌هایی برای کارهای پژوهشی گروهی بزرگ‌تر، مقدمه‌ای خوب و ارزشمند باشد، که جای آن در حوزه علوم انسانی خالی است؛ اما چند نکته نیز درخور توجه تواند بود:

۱. گروه مؤلفان، وجوه اشتراک علمی و عملی بسیار نزدیکی با هم داشته باشند و از افراد واقعاً طراز اول در آن موضوع علمی - پژوهشی باشند.

۲. موضوع تحقیق برای آنها بسیار ملموس و مبتلابه باشد.

۳. موضوع از مسائل مبتلابه و مورد علاقه مخاطبان باشد.

۴. موضوعات صرفاً سفارشی، از جانب فلان مؤسسه یا به منظور عرضه در فلان بزرگداشت نباشد.

۵. اگر سفارش‌دهنده از بودجه دولتی استفاده می‌کند - برای رضای خدا - تقوای مالی به خرج داده شود، تا آنچه به عنوان طرح پژوهشی عرضه می‌شود، ضرورتی علمی و نیازی از نیازهای فرهنگی مخاطبان را برطرف سازد.

دکتر علی محمد پشت‌دار*



* هرکه را درد است، او برد[ه] است بو (بررسی تطبیقی نگاه مولوی و متفکران ملل دیگر به درد و رنج‌های بشری).
* به کوشش مصطفی گرگی.
* چاپ اول، تهران: جهاد دانشگاهی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی)، ۱۳۸۸.

۲. ارزیابی کلی اثر

۱-۲. اصل موضوع «درد و رنج» در ذهن و زبان مولانا یا دیگر اندیشمندان ایرانی، هنوز اثبات نشده، مؤلفان فرض را بر وجود این پدیده نهاده و به دنبال مقایسه آن با دیگر اندیشمندان رفته‌اند.

۲-۲. مبنای انتخاب مولانا، ظاهراً اعلام سال ۲۰۰۶ میلادی از طرف یونسکو به عنوان سال مولانا بوده است؛ اما مبنای انتخاب ۶ اندیشمند دیگر چه بوده است؟ در مقدمه رئیس محترم پژوهشگاه و مقدمه مؤلف، به دلیل یا دلایل انتخاب این افراد به عنوان اندیشمند جهانی اشاره‌ای نشده است.

مقایسه مولانا با این ۶ تن از حوزه فرهنگ مسیحیت - به اصطلاح اندیشمند جهانی - قیاس مع الفارق بوده است. شاهد مدعا، متن مقالات و مستندات مؤلفان در متن کتاب است. سرگروه محترم می‌توانست مثلاً به جای اریک فروم، نیچه را پیشنهاد کند، یا به جای کارل یاسپرس، الکسیس کارل را، یا ... و آیا فرق هم می‌کرد؟ ضمناً همه این افراد، جهانی نیستند. از میان ۷ مقاله که به مقایسه پرداخته‌اند، فقط ۳ مقاله قبل از ورود به بحث، فرد مقایسه‌شده را به خواننده معرفی کرده است؛ بقیه حتی نگفته و ننوشته‌اند که مثلاً سورن کرگور کیست؟ در کل کتاب فقط در دو جا (ص ۲۳، مقدمه مؤلف و ص ۲۴۴ مؤخره مؤلف) به دانمارکی بودن این فرد اشاره شده است. مثلاً در مقاله هفتم، آیا فوزی موستاری اندیشمندی جهانی است؟ به استناد متن مقاله، «فوزی موستاری حدود سال‌های ۱۶۷۰ تا ۱۶۷۷م به دنیا آمده است. درباره زندگی او اطلاعات کمی در دست داریم» (ص ۲۰۷). وقتی مؤلف محترم بوسنیایی اینقدر فوزی را می‌شناسد، وای به حال خواننده ایرانی و فارسی‌زبان!

به نظر می‌رسد مبنای انتخاب افراد مقایسه‌شده با مولانا، مطالعات شخصی و احیاناً مطالب از قبل آماده مؤلفان محترم درباره افراد مورد بحث بوده است، که بنا به پیشنهاد مؤلف محترم، «مقصود انگیزه نگارنده» (ص ۲۴) در قالب یک طرح پژوهشی ارائه شده است. مضافاً اینکه در مقاله هشتم - شهرام پازوکی - مقایسه‌ای صورت نگرفته و این مقاله صرفاً تألیفی است، که در جای خود نقد خواهد شد.

۲-۳. مبنای کار مقایسه ۵ مؤلف از ۶ مؤلف مقایسه‌کننده مولانا با دیگران، از آثار ترجمه صورت گرفته است. به فرض که انتخاب این افراد برای مقایسه با مولانا کاملاً منطقی و همه‌جانبه بوده است، از کجا خواننده بداند که آنچه مؤلفان محترم از زبان این اندیشمندان نقل کرده‌اند، واقعاً همان بوده است که ایشان خواسته‌اند؟ در این گونه پژوهش‌ها ضرورت دارد مؤلفان با زبان اصلی افراد آشنایی داشته باشند.

۲-۴. مؤلفان محترم، بجز قنبری (مقاله سوم) و کیهانی (مقاله چهارم)، به منبع یا منابعی برای تألیف مقاله خود اشاره‌ای نکرده‌اند. چگونه استادان گرامی برای مستندات علمی خود، آن هم در اثری

مقایسه مولانا با شش تن از حوزه

فرهنگ مسیحیت - به اصطلاح

اندیشمند جهانی - قیاس مع الفارق

بوده است. شاهد مدعا، متن مقالات و

مستندات مؤلفان در متن کتاب است.

سرگروه محترم می‌توانست مثلاً به جای

اریک فروم، نیچه را پیشنهاد کند، یا به

جای کارل یاسپرس، الکسیس کارل را،

یا ... و آیا فرق هم می‌کرد؟

که به ادعای مؤلف محترم، «کتاب مستقل در نوع خود بی‌نظیر است» (ص ۲۵)، و به ادعای رئیس محترم پژوهشگاه علوم انسانی در مقدمه، «در نوع خود بی‌نظیر است (ص سیزده)»، مقالاتی بدون منبع به رشته تحریر درآورده‌اند؟

۳. نگاهی گذرا به بخش‌های کتاب

۱. عنوان اثر، «هر که را در دست او بردست بو»، چنان که ملاحظه می‌شود، دارای اغلاط نگارشی است و به این صورت صحیح است: «هر که را درد است، او برده‌ست بو». چنین خطایی، آن هم روی جلد و برای نام کتاب، درخور نکوهش است.

۲. عبارت «به کوشش ...» صحیح نیست. لازم بود روی جلد ذکر شود: «مجموعه مقالات»، گردآوری، یا تهیه و تنظیم، یا مقدمه ...

۳. مؤلف محترم حتی یک بار در مقدمه کتاب، مصرعی را که به عنوان نام کتاب انتخاب شده، کامل نیآورده است. چرا؟

۴. در صفحه نه آمده است: «سخن پژوهشگاه». اولاً، پژوهشگاه سخن ندارد؛ چون با نام رئیس پژوهشگاه در پایان نوشته هم‌خوانی ندارد، لاقلاً باید نوشته می‌شد: «سخن ناشر». ثانیاً، کاش رئیس محترم پژوهشگاه [علوم انسانی و مطالعات اجتماعی] جهاد دانشگاهی، این سخن را پس از نگارش، یک بار مرور می‌کرد تا مراتب وصل و فصل بندهای مطالب کمی با هم هم‌ساز می‌گشت. برای نمونه و اثبات ادعا در نشان دادن ضعف تألیف و نگارش در سخن رئیس محترم پژوهشگاه، فقط یک بند از این سخن نقل و نقد می‌شود:

«در دنیای امروز تقاضای پنهان بسیار است اما عرضه‌های غیر نافع و متشابه فراوان تر و ما امروز درک تشنگی و کام برداشتن برای فهم دلایل آن به دنبال جستن آب هستیم در حالی که برای رفع این عطش استسقا در برگ برگ تاریخ ادبیات فارسی داروهای

دست‌نخورده مؤثر را می‌توان کشف و بازشناسی کرد - در صورتی که روش درست فهم علل درد و رنج‌های روزگار خود و شیوه صحیح مراجعه به این میراث‌های شفافبخش را بشناسیم، استلزامات رویکرد انسان‌شناسانه را در خواهیم یافت و ضرورت بازکاوی بحران‌های انسان امروز برای دستیابی به روش‌های صحیح یافتن چاره کار از درون میراث‌های عرفانی و زیبایی‌شناسانه ایران اجتناب‌ناپذیر است» (ص ۵۰).

- کل بند، ۶ جمله است، که فقط یک ویرگول [،] و یک خط تیره [-] در آن به عنوان نشانه سجاوندی به کار رفته و تا پایان از نقطه استفاده نشده است!

- در نخستین جمله، «در دنیای امروز تقاضای پنهان بسیار است»، حذف بی قرینه لفظی و معنوی صورت گرفته است. تقاضای پنهان برای چه چیزی بسیار است؟ معلوم نیست.

- در دومین جمله، «اما عرضه‌های غیر نافع و متشابه فراوان‌تر»، که عطف به جمله قبلی است، نشانه نقطه ویرگول [؛] قبل از «اما» لازم است. کلمه «فراوان» به پسوند «تر» نیاز ندارد و معلوم نیست عرضه چه چیزهایی فراوان است! (حذف بی قرینه لفظی و معنوی).
- «و ما امروز درک تشنگی و کام برداشتن برای فهم دلایل آن به دنبال جستن آب هستیم»؛ این جمله یعنی چه؟ نهاد و گزاره آن (پیام آن) کدام است؟

- «در حالی که برای رفع این عطش استسقاء در برگ برگ تاریخ ادبیات فارسی داروهای دست‌نخورده مؤثر را می‌توان کشف و

بازشناسی کرد». منطق وصل این جمله به جمله قبل چیست؟ این دو جمله ربطی منطقی با هم ندارند. «در حالی که» چه اتفاقی افتاده که برای رفع «این عطش استسقا در برگ برگ تاریخ ادبیات فارسی می‌توان داروهای دست‌نخورده مؤثر را کشف و بازشناسی کرد»؟ جمله گنگ و نامفهوم است. احتمالاً مقدماتی مفروض و ثابت‌شده در ذهن نویسنده بوده که او تصور کرده است خواننده آنها را می‌داند؛ پس فقط اشاره به نتایج را کافی دانسته است.

- «عطش» و «استسقا» برای فارسی‌زبان مترادف است (حشو قبیح).

- «داروهای دست‌نخورده» در برگ برگ تاریخ ادبیات فارسی نیست؛ در متون ادب فارسی است.

- خط تیره [-] که در پایان جمله باز شده، کجا بسته شده است؟ معلوم نیست.
- «در صورتی که روش درست فهم علل درد و رنج‌های روزگار خود و شیوه صحیح مراجعه به این میراث‌های شفافبخش را بشناسیم [جمله شرط]، استلزامات رویکرد انسان‌شناسانه را در خواهیم یافت [جزای شرط]». جمله شرط حاصل ترکیب ۱۰ کسره اضافه نفس‌بر است که نشان ضعیف تألیف نویسنده است.

- «میراث‌های شفافبخش» معلوم نیست که چیست؟
- «ها» نشانه جمع به «درد و رنج» اضافه شده است، که فصیح نیست. اصولاً اسامی معنی نیازی به نشانه جمع ندارند.
- گروه اضافی «استلزامات رویکرد انسان‌شناسانه» یعنی چه؟ نامفهوم است.

- «و ضرورت بازکاوی بحران‌های انسان امروز برای دستیابی به روش‌های صحیح یافتن چاره کار از درون میراث‌های عرفانی و زیبایی‌شناسانه ایران اجتناب‌ناپذیر است». این جمله مرکب از ۱۱ ترکیب اضافی است که: ۱. با واو به جمله قبلی معطوف شده‌اند، که چون در اینجا کمال انقطاع است از جمله قبل، واو عطف کاملاً نابعاست؛ ۲. فعل جمله قبلی، «خواهیم یافت»، متکلم جمع است، اما این جمله با فعل «است» سوم‌شخص مفرد آمده است؛ ۳. نویسنده ۲۰ کلمه را با ۱۱ کسره اضافه به هم متصل کرده است: «ضرورت بازکاوی بحران‌های انسان امروز برای دستیابی به روش‌های صحیح یافتن چاره کار از درون میراث‌های عرفانی و زیبایی‌شناسانه ایران». ضعف تألیف در جمله؛ ۴. «ها»ی جمع یک بار در «میراث‌ها» متصل آمده و یک بار در «بحران‌ها» جدا نوشته شده است. دوگانگی در نوشتن یک نشانه صحیح نیست.

- نقایص نوشتاری و تکرار و حشوهای قبیح، مانند «زرفناک» و «فراخناک»، «صورت‌های بسیار زیبای رنگین»، «خود انسان، ماهیت، هویت، سرشت، سرنوشت»، «زنجیره، دایره، حلقه»، «پیچیدگی مشکل»، «آفرینش بدایت»، آنقدر در این نوشته ۵ صفحهای رقی بسیار است که پرداختن به آن، مانع از نقد بقیه مطالب خواهد شد.

نکته حایز اهمیت آن است که آیا فوزی

موستاری به عنوان یک فرد از پیروان فرقه

مولویه در حوزه بالکان با فاصله سیصد و اندی

سال از مولانا، چقدر در سیر و سلوک عرفانی

ترقی و تعالی داشته یا صاحب نظر بوده است

که بتواند در خور مقایسه با مولانا باشد؟ یعنی

مبنای این انتخاب چه بوده است؟ افرادی نظیر

وی، به عنوان شارح افکار و اندیشه‌های مولانا،

بسیار بوده و هستند. شاید در حوزه بالکان افراد

متوسط هم بزرگ جلوه نموده‌اند؛ اما در کتابی

با این عنوان، بهتر بود در انتخاب افراد در خور

مقایسه با مولانا قدری بیشتر تأمل و تدبّر می‌شد.

۵. بخش «به عنوان مقدمه؛ مولوی و چپستی و چرایی درد و رنج‌های بشری»، نوشته دکتر مصطفی گرجی، در ۲۶ صفحه نوشته شده، که مطالب و عبارات آن، جسسته و گریخته، با ترکیب‌های قلمبه، کلی‌گویی، ادعاهای عاطفی، نقل‌قول‌های بی‌منبع و ... است. اکنون برخی از این نواقص:

- «از گفتار جلال‌الدین محمد بلخی؛ یکی از عارفان بزرگ مشرق‌زمین است» (ص ۱). صفت یا ضمیر مبهم، بعد از تصریح و ذکر نام کامل فرد، صحیح نیست.

- «قرآتی نو از جهان و خوانشی تازه» (ص ۱). تکرار، کلمه‌های ترجمه‌ای که به تازگی رایج شده است.

- «او به شواهد آثارش» (ص ۱)، به شهادت آثارش صحیح است. - تکرار «او به دلیل»، «او به شواهد»، «او به باور» در یک صفحه (ص ۱) بسیار دور از فصاحت است.

- تکرار ترکیب گنگ و نامفهوم «...عقول خواص و عواطف عوام» در صفحات ۱ و ۲.

- تکرار فعل «سعی کرد» برای یک نهاد، ۲ بار: «وجدان عمومی حاکم ... سعی کرده، در جهانی که ... کم‌رنگ گردیده سعی کرده» (ص ۲).

- جدول دیدگاه برخی از محققان غیر ایرانی و ایرانی و مثنوی‌پژوه، حشو است؛ چرا که هر کس که یک جمله وصفی درباره مولانا گفته است، مولوی‌شناس یا مولوی‌پژوه قلمداد نمی‌شود؛ تازه جای این مطالب، این مقدمه که برای ۸ مقاله در مقایسه مولانا با اندیشمند غربی (مسیحی) نوشته شده است، نیست؛ پس این مطالب کاملاً حشو و اطناب است. حتی نام آتاتورک نیز در زمره محققان مولوی‌شناس آمده است (ص ۶).

اغلاط املائی و نگارشی:

- تفصیل (تفصیل/ ص ۲۲، س ۱۸)، سپس‌گزاری (سپاسگزاری/ ص ۲۴، س ۱۸).

- مؤلف محترم مقدمه، در معرفی ویلیام بلیک آورده است: «نقاش آمریکایی» (ص ۴۲۳) و در صفحه ۲۴۶ همین نکته را تکرار کرده است؛ حال آن مؤلف مقاله، سهیلا صلاحی مقدم، آورده است: «ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷ م)، شاعر، عارف و نقاش بزرگ انگلستان» (ص ۵۱).

- یک ادعا: «نکته آخر درباره اثر حاضر ... نگارنده ... به جرئت می‌تواند ادعا کند کتاب حاضر ... در عرصه مطالعات تطبیقی ... در نوع خود بی‌نظیر است» (ص ۲۵ مقدمه). در پاسخ به این ادعا فقط می‌توان گفت چنین پژوهشی در حوزه مولوی‌شناسی، بلکه در هر زمینه مطالعاتی - انسانی یا غیر انسانی - آخرین تحقیق نیست؛ چه همواره اطلاعات نوع بشر، بویژه محققان این اثر، به استقرای تام و تمام در آن زمینه خاص نرسیده است و شاید نخواهد رسید؛ چه کل دانش نزد کل بشر است و کل بشر نیز در یک زمان حاضر و ناظر نیستند.

در پایان مقاله نیز اشتباهی نگارشی به چشم می‌خورد که می‌تواند برای مؤلف محترم مقدمه مقالات، فاحش تلقی گردد؛ آورده‌اند: «والسلام علی من اتبع الهدی» (ص ۲۵). یادآوری می‌شود عبارت «سلام علی من اتبع الهدی» بخشی از آیه ۴۷ سوره طه است که پیامبر اکرم (ص) در نامه‌هایی که خطاب به دشمنان می‌نوشت، می‌آورده‌اند. این جمله هشداردهنده به کافران بود. (حمیدالله محمد، ۱۳۷۷: ۴۹).

۶. نقد مقاله نخست، «درد و رنج در نگاه مولوی و سورن کرکگور، تألیف مصطفی ملکیان (صص ۳۱-۴۸).

- کل مقاله حدود ۲۰ صفحه است، که سهم مولانا در آن، فقط ۵ صفحه است، با عنوان «درد و رنج از نگاه مولانا» (صص ۳۴-۴۸).

- مؤلف محترم، «سورن کرکگور» را برای خوانندگان معرفی نکرده است.

- مقاله فقط یک ارجاع دارد: «ص ۳۲ دو با تن، آلن، تسلی بخشی‌های فلسفه، عرفان ثابتی، قفتوس، سوم، ۱۳۸۵، ۱۸۲» - در پایان مقاله فهرست منابع و مأخذ در کار نیست.

- در بخش نخست، مؤلف به کرکگور و افکار او پرداخته؛ بخش پایانی هم به مولانا پرداخته است؛ حال آنکه مقایسه‌ای در جوه مشترک و وجه اختلاف میان این دو اندیشمند صورت نگرفته است؛ یعنی مطالب این مقاله، که در باب دو نفر است، چندان ربطی به هم ندارد.

- مقاله فاقد نتیجه‌گیری است.

۷. مقاله دوم، «عشق، داروی دردهای انسان در نگاه دو متفکر شرق و غرب، مولانا و ویلیام بلیک»، نوشته سهیلا صلاحی مقدم (صص ۵۱-۷۳)، فاقد نتیجه و فهرست منابع است.

۸. مقاله سوم، «درد و رنج‌های بشری در نگاه مولوی و ترزا آویلابی»، نوشته بخشعلی قنبری (صص ۷۷-۱۰۷):

- دارای معرفی‌نامه و مقدمه‌ای برای فرد مورد مقایسه، ترزا آویلابی، است.

- از نظر ورود به بحث و بیان پیش‌فرض‌های لازم برای مقایسه ترزا با مولانا خوب شروع شده است.

- مستندات و منابع مقاله - در متن و در پایان - خوب است.

- یک نقص در کار مؤلف مقاله، ارجاع به ابیات لب لباب مثنوی، اثر ملاحسین کاشفی است؛ حال آنکه اصل مثنوی مولانا با امکانات بسیار آسان در اختیار بوده و هست. مجموعاً ۸ مورد به برگزیده مثنوی، اثر کاشفی، ارجاع داده است. در جایی که موضوع اصلی، مولاناست و اثر بزرگ او، مثنوی، و کشف‌الایات و کشف‌الکلمات نیز به آسانی در دسترس است، مراجعه به خلاصه مثنوی کاری علمی نبوده است.

- نتیجه این مقاله حاوی مطالبی منصفانه، منطقی و درخور نقد

است:

«از آن جهت که هر دو به سنت ابراهیمی تعلق دارند، لاجرم مشترکاتی در موضوع دارند» (ص ۱۰۵).

این نکته شاهد مدعی ماست، که در مبنای انتخاب چند اندیشمند برای مقایسه با مولانا، تقریباً هر کس یا کسانی از جامعه آماری مسیحی، یهودی یا بودایی یا ... برای مثلاً مقایسه نظرات ایشان در باب چگونگی نجات از قفس تن و رسیدن به آرامش روحانی و... انتخاب می‌شد، همین نتایج دست‌یافتنی بود؛ حالا چطور زنی مسیحی از قرن شانزدهم اسپانیا، که مؤلف مدعی شده است وی با آثار مولانا در محله آویلا، به دلیل همجواری با مسلمانان - که احیاناً مولوی و آثار او را در اختیار داشته‌اند - آشنایی یافته است (ص ۷۹)، برای مقایسه با مولانا انتخاب شده، به نظر بنده، قیاس خیلی اتفاقی و تقریباً مع‌الفارق بوده است. البته مؤلف محترم دلیلی مستند آورده است که می‌تواند مبنای این انتخاب باشد و آن اینکه، یکی از آثار خانم ترزا آویلائی با عنوان کلخ درون، به دست مؤلف مقاله و همکار دیگری ترجمه شده و آماده چاپ است (ص ۸۰)، و دلیل دیگر اینکه مؤلف محترم، زندگینامه این عارف را در مجله عرفان ایران (ش ۲۵-۲۶) و روزنامه همشهری (سال ۱۳۸۲) و سایت ... نگاشته است؛ یعنی رسیدن به این نتیجه و قضاوت آسان می‌گردد که عامل اصلی این انتخاب در مقایسه با مولانا، فراهم بودن مطالب مقاله از سال‌ها قبل بوده است. پس ادعای مؤلف مقدمه، جناب دکتر گرچی، که فرموده‌اند «نیمه اول سال ۸۶» جمعی از اندیشمندان و متخصصان به دور هم جمع شدند و پس از مباحث طولانی درباره مولانا و مقایسه او با تعدادی از اندیشمندان ملل دیگر ... (ص ۲۱)، چندان درخور اعتنا نیست. این دوستان (مؤلفان مقالات) از قبل مطالبی برای خود و با انگیزه‌هایی خاص نوشته و حتی چاپ هم کرده‌اند، حالا که بحث سال مولانا و طرح پژوهشی پیش آمده، هریک از اعضای گروه، پیش‌نویس‌های خود را آوردند و در این مجموعه به دست چاپ سپردند.

این عبارت: «... البته وجود اختلاف بین این دو عارف، امری طبیعی است؛ چه، آنها در بررسی موضوع نجات پیش‌فرض‌هایی داشته‌اند که با هم تفاوت جدی داشت» (ص ۱۰۵)، تأیید مدعی مذکور در بالاست، که این قیاس میان مولانا و ترزا آویلائی، قیاسی نجسب و تقریباً بی‌ربط بوده است. باز هم تکرار می‌شود که شما هر کس دیگری را در کفه دیگر مقایسه با مولانا قرار می‌دادید، به چنین تفاوت‌ها و اشتراکاتی می‌رسیدید؛ بنگرید:

- «بی‌شک مقایسه اندیشه این دو عارف می‌تواند باب‌های جدیدی در موضوع نجات باز کند و راه‌های موجود در اندیشه هریک از آنها را تکمیل و کاستی‌های آنها را جبران کند» (ص ۱۰۶).

این سخن نیز قدری اثباتی است و غیرعلمی؛ چرا که اولاً به فرموده خود مؤلف، مشترکات این دو بسیار کلی است. به زعم مؤلف هر دو انسان بودند، هر دو عارف بودند، هر دو متعلق به

سنت ابراهیمی بودند؛ مضافاً اینکه این دو تن قرن‌هاست از این جهان رخت برپسته‌اند؛ چگونه این نوع بررسی‌ها اندیشه‌های آنها را تکمیل و کاستی‌های آنها را جبران می‌کند؟! اگر قرار است این نوشته‌ها (تحقیقات) کمبودی را جبران کند، نقایص علمی و کمبودهای اندیشگی ماست، نه آنها. آنها که در زمان حیات خود تا جایی که توانستند، اوج گرفتند و در آن اوج، آثار و اقوالی برای تفسیر این هستی بیان کردند؛ حالا این ما هستیم که باید لوازم رسیدن به اوج و فهم آن کلمات را برای خود فراهم کنیم، نه آنها. ۹. مقاله چهارم، «درد و رنج‌های بشری در نگاه مولوی و اریک فروم»، تألیف محمد کیهانی (صص ۱۱۱-۱۴۷):

- با مقدمه‌چینی و تحلیل و نتیجه‌ای نسبتاً خوب، در مقایسه مولانا با اریک فروم تألیف شده است.

- موارد اشتراک و اختلاف دو متفکر، با توجه به سابقه آشنایی فروم با مولانا (ص ۱۱۲، همین مقاله) به نحو علمی و مستند کاویده شده است.

- آنچه به عنوان کاستی در این مقاله دیده می‌شود، مسئله ارجاعات درون‌متنی آن است، که در دو مورد، به دلیل آنکه سال نشر دو منبع یکی است، مؤلف محترم در یکی معلوم نکرده است که سال ۱۳۸۵ کدام اثر است: «(فروم، ۱۳۸۵: ۴۰)» (ص ۱۲۰) و «(فروم، ۱۳۸۵: ۴۲)» (ص ۱۲۶). در ارجاع صفحه ۱۲۷ نیز، «(فروم، سرشت آدمی، ۱۳۸۵: ۶۶)»، نام کتاب ذکر شده است تا با منبع دیگر، «داشتن یا بودن، ۱۳۸۵» مشتبه نگردد؛ اما نام کتاب در کتابنامه، «سرشت راستین انسان» آمده است. آیا آنچه در متن آمده، صحیح است یا نام کتاب در فهرست منابع؟!

- در ص ۱۱۶ ارجاع بدین صورت است: «(فروم، جامعه سالم، ۱۴۷)» و در ص ۱۱۷ به این صورت: «(جامعه سالم، ۲۵)»؛ اما این منبع در فهرست منابع مؤلف نیامده است.

- ارجاع «(فروم، ۱۳۸۱: ۲۶۰)» در ص ۱۱۹، در ص ۱۲۳ این‌گونه آمده است: «(فروم، گریز از آزادی ۱۳۸۱: ۱۹۵)». این دوگانگی در ارجاع به منابع، شایسته چنین تحقیقی نیست.

- در ص ۱۳۲ آمده است: (فروم، جزم‌اندیشی مسیحی، ۱۳۸۰: ۱۳۸). همین منبع در فهرست منابع چنین معرفی شده است: «(فروم، اریک، جزم‌اندیشی مسیحیت، ...)». مسیحی یا مسیحیت؟ - این مقاله ۹ منبع دارد، بجز مثنوی و کلیات دیوان شمس و فیه مافیه، ۶ اثر مربوط به اریک فروم، همه ترجمه است و ترجمه، خود منبعی دست‌دوم تلقی می‌شود.

۱۰. مقاله پنجم، «درد و رنج‌های بشری در نگاه مولوی و کارل یاسپرس / جمیله علم‌الهدی» (صص ۱۵۱-۱۷۴):

- نخستین نکته‌ای که درباره این مقاله ۲۴ صفحه‌ای جلب توجه می‌کند، این است که تمام مقاله بدون منبع و مرجع است، بجز ابیات منقول از مثنوی که شماره دفتر و شماره ابیات آن ذکر شده است.

– مؤلف محترم هیچ آگاهی و پیش‌زمینه‌ای درباره‌ی کارل یاسپرس و مکتب آگزیستانسیالیسم و ده‌ها مقوله‌ی فکری و اندیشگی که در متن مقاله آمده، نداده است. شاید ایشان گمان داشته است همه‌ی خوانندگان، مانند ایشان حاضر‌ذهن هستند و همه‌ی مطالب را بدون ذکر حتی یک منبع، عندالمطالبه در ذهن و زبان خود حاضر دارند! خوب بود از قبل، گروه مخاطبان این مقاله معلوم می‌گشت تا بر مؤلف ایرادی وارد نشود.

– این مقاله نه مقدمه دارد، نه تقسیم‌بندی و نه تحلیل محتوا و نه نتیجه‌گیری.

۱۱. مقاله‌ی ششم، «درد و رنج‌های بشری در نگاه مولوی و خوزه اورتگا گاست»، نوشته‌ی علیرضا نیکویی (صص ۱۷۷–۲۰۳):

– از محاسن این مقاله آن است که یک مقوله‌ی کلیدی در مکتب فکری اورتگا (امکان) را در نظر گرفته و تقریباً تا پایان، از موضوع خارج نشده و موارد تشابه و تخالف میان این اندیشمند غربی و مولانا را تا حد امکان بیان کرده است.

– مقاله، همانند دیگر مقالات یادشده، هیچ‌گونه ارجاع و منبعی ندارد.

– نویسنده، خوزه اورتگاگاست را خوب و همه‌جانبه معرفی نکرده است؛ شاید این اندیشمند برای ایشان شناخته‌شده باشد، اما باید میزان اطلاعات مخاطبان متوسط را در نظر داشت.

– در ضمن مقاله، مؤلف از مقایسه‌ی افکار مولانا با کارل یاسپرس، اریک فروم و کرکگور نیز غافل نشده، که این خود قدری انحراف از موضوع تحقیق است.

– نثر و نگارش مؤلف به‌شدت متأثر از ترجمه و نثر مترجمانی چون بابک احمدی و آثار ترجمه‌شده به دست اوست. کاش مؤلف محترم با نثری ساده و همه‌فهم‌تر مطالب را می‌آورد.

۱۲. مقاله هفتم «درد و رنج‌های بشری در نگاه مولوی و فوزی مستاری»، نوشته‌ی حسینعلی قبادی و سداد دیزداریچ (صص ۲۰۷–۲۲۶):

این مقاله آخرین مقاله در باب مقایسه‌ی افکار مولانا با اندیشمندی دیگر است. این اندیشمند، فوزی مستاری، از مثنوی‌خوانان و شارحان مثنوی در قلمرو عثمانی سابق در منطقه‌ی بوسنی است. وی تنها فرد مسلمانی است که در این کتاب با مولانا مقایسه شده است. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مؤلف مقاله، فوزی مستاری را همه‌جانبه برای خواننده‌ی ایرانی و فارسی‌زبان معرفی نکرده است.

– بخشی از مقاله به تأثیرات کلی ادبیات فارسی بر ادبیات بوسنیایی پرداخته است. این بخش از مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ی مؤلف است که به سال ۱۳۸۶ در دانشگاه تربیت‌مدرس، با عنوان «تحلیل و تأثیر مثنوی و طریقت مولویه در ادبیات کلاسیک بوسنی»، به راهنمایی دکتر قبادی از آن دفاع کرده است. بخش دیگر مقاله نیز خلاصه‌ای از پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد ایشان، با عنوان «مقایسه

گلستان سعدی با بلبلستان فوزی مستاری» است که به راهنمایی دکتر دانشگر، به سال ۱۳۸۲ از آن دفاع کرده است. پس نتیجه می‌گیریم که این مقاله هم صرفاً برای کتاب حاضر تألیف نشده است؛ بلکه مطالب آن از سال‌ها قبل آماده بوده و جناب مؤلف فقط زحمت کشیده و مطالب دو پایان‌نامه را در هم آمیخته و ملغمه‌ای از آن ساخته است.

نکته‌ی حایز اهمیت آن است که آیا فوزی مستاری به عنوان یک فرد از پیروان فرقه‌ی مولویه در حوزه‌ی بالکان با فاصله‌ی سیصد و اندی سال از مولانا، چقدر در سیر و سلوک عرفانی ترقی و تعالی داشته یا صاحب‌نظر بوده است که بتواند درخور مقایسه با مولانا باشد؟ یعنی مبنای این انتخاب چه بوده است؟ افرادی نظیر وی، به عنوان شارح افکار و اندیشه‌های مولانا، بسیار بوده و هستند. شاید در حوزه‌ی بالکان افراد متوسط هم بزرگ جلوه نموده‌اند؛ اما در کتابی با این عنوان، بهتر بود در انتخاب افراد درخور مقایسه با مولانا قدری بیشتر تأمل و تدبّر می‌شد.

– این مقاله هیچ ارجاع و منبع مستندی ندارد. در پایان هم فهرست منابع نیامده است.

۱۳. مقاله هفتم، «درد و رنج‌های بشری در نگاه مولوی»، با توجه به معرفت بشری»، نوشته‌ی شهرام پازوکی (صص ۲۲۹–۲۴۳):

– در این مقاله مقایسه‌ای میان مولانا با فردی دیگر صورت نگرفته است. این نکته با عنوان کتاب هم‌خوانی ندارد.

– موضوع این مقاله، «معرفت» در نگاه مولانا است، که به ابزار رسیدن به این معرفت، یعنی عقل و نقل و قلب، نیز اشاره کرده است.

– مؤلف علی‌رغم یادکرد افرادی از نحله‌ها و مکتب‌های فکری، در باب معرفت و راه‌های وصول به آن به هیچ‌گونه منبع یا منابعی اشاره نکرده و اصل مقاله فاقد فهرست منابع و مأخذ است.

مقالات کتاب، همان‌طور که بارها تکرار شد، برای ارائه در سال جهانی مولانا آماده شده و شتاب‌زدگی و عدم تعادل و توازن در ارائه مطالب و انتخاب مؤلفان و افراد درخور مقایسه با مولانا، کاملاً پیداست. به هر حال، برای شروع در حوزه ادبیات تطبیقی، اقدامی پسندیده است. امید که کارهای بعدی، پخته‌تر و فاخرتر به جامعه کتاب‌دوست و اندیشه‌پژوه عرضه شود.

پی‌نوشت

* استادیار دانشگاه پیام نور تهران.

کتابنامه

– حمیدالله، محمد، ۱۳۷۷، نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد (ص)، ترجمه‌ی دکتر سیدمحمد حسینی. جلد دوم، تهران: سروش.